

سندروم و آل

www.ketab.ir

www.ketab.ir

سرشناسه: پریچهره، پدرام، ۱۳۷۰.
عنوان و پدیدآورنده: سندروم و آل / پدرام پریچهره.
مشخصات نشر: تهران، مهر و دل، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۷۸ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۱۲-۲۲-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴.
Persian drama -- 20th century
رده‌بندی کنگره: PIR۸۳۳۶
رده‌بندی دیویی: ۸۱۴/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۶۶۱۷۰

www.ketab.ir

پدرام پرچهره

سندروم و آل

چاپ اول

بهار ۱۴۰۱

شمارگان: ۳۰۰ جلد

طرح جلد: سیاوش برادران

صفحه آرا: مرضیه امانت

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۱۲-۲۲-۶

ISBN: 978-622-7612-22-6

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

 @Mehr.o.del.pub

مقدمه‌ی مؤلف

با احترام از شما خواننده‌ی گرامی مراتب تشکر و قدردانی خود را بابت انتخاب و خوانش این مجموعه ابراز می‌کنم. مجموعه‌ی حاضر شامل دو نمایشنامه می‌باشد که در عنوان کتاب آورده شده است. با توجه به سابقه‌ی کار هفت‌ساله‌ام در بیمارستان کودکان رشت، پیوسته این دغدغه و بهتر بگویم این غم را با خود حمل می‌کردم که یک کودک چه گناهی کرده که از بدو تولد درگیر این مشکلات است.

روزی یک مرد جوانی با پوست سیاه و زبری که نشان از کارگر سخت‌کوش یا روستایی بودن او می‌داد وارد آزمایشگاه بیمارستان شد. او از من جواب آزمایش پسرش را خواست و من بررسی کردم متوجه شدم کودکش سرطانی است و آزمایشات او هم هنوز آماده نیست. به او

گفتم که باید مدتی صبر کند. ابتدا کمی گرفته شد و چند لحظه نکشید تلفن همراهش زنگ خورد. گوشی دکمه دار قدیمی اش را بیرون آورد و به محض اینکه شروع به صحبت کرد متوجه شدم به زبان محلی ما که کردی کرمانجی است صحبت می کند. پشت تلفن به همسرش طوری که به خیال خودش من متوجه نمی شوم می گفت: چه می دونم خانم. یه دونه از این دکترای بد اخلاق اینجا نشسته ... اینا هم که آدم نیستن خوب توضیح بدن چرا باید انقدر منتظر بمونیم. بعد از کمی صحبت گوشی را قطع کرد و به خیال خودش که من کلمه ای از حرف هایش را نفهمیده ام آمد و روبرویم در سالن انتظار نشست. من هم با همان زبان محلی و به شکل خودش گفتم مال کدوم محلین شما؟

به یک باره انگار خبر خوشحال کننده ای به او داده باشند چهره اش باز شد اما در عین حال کمی معذب بود که من همه ی مکالمات او با همسرش را متوجه شده ام. با شوق پرسید: تو کور دی؟

معمولاً این جور مواقع بعد از پیدا کردن یک هم زبان از محل زندگی و اصالت جغرافیایی همدیگر سؤال می شود اما او بعد از آره گفتن من شروع کرد خدا را شکر کردن که یک آشنا در این بیمارستان پیدا کرده است. برایم سیر تا پیاز زندگی اش را توضیح داد. گفت که زندگی معمولی داشته و این جمله اش به زبان کرمانجی هنوز پس از گذشت سال ها با همان لحن و همان آوا در گوشم است که گفت: از اون روزی که دماغش خون اومد و دیگه اصلاً بند نیومد، من همنوجا فهمیدم چه خاکی تو سرمون شد.